

## بعثت روحانی در سلوک حافظ

دکتر محمدیوسف نیری

### ۱- مقدمه:

شعر و شخصیت خواجه‌ی شیراز از نظرگاه‌های گوناگون مورد مطالعه و تحقیق اهل نظر قرار گرفته است. هر کس هویت و شخصیت و پیام او را آن چنان که دیده است، به شرح آورده است:

می‌دمد هر کسش افسونی و معلوم نشد که دل نازک او مایل افسانه‌ی کیست؟  
از جمله داوری‌هایی که در باب خواجه شده است و بنیادی ریشه‌دار دارد این است که او را یک عارف و حداقل سالکی بسیار معتبر و رونده‌ای از روندگان حقیقت به شمار آورده‌اند و این عقیده درباره‌ی او به آن جا رسیده است که مرتبه‌ی معنوی این مرد معنی بسیار فراتر از زاهدان و عالمان و دانشمندان تلقی شده است، آن چنان که همانند سلف بزرگ خود سعدی شیرازی قرن‌ها اقلیم فکر و فرهنگ و ذوق و خردمندی را در تصرف خود داشته است.

اما به رغم آن که: مکتب عرفان و چهره‌ی عارفان، قرن‌ها به عنوان رکنی استوار از اندیشه‌ی دینی و کلامی در فرهنگ و تمدن ما حضور و ظهوری چشم‌گیر داشته است، طرح این اندیشه که حافظ را مردی عارف بدانیم و بنماییم برای بسیاری به ویژه نسل دانشگاهی خالی از اشکال نیست. به گمان نگارنده، سبب یا یکی از اسباب این که می‌کوشند حافظ را

از مکتب عرفان جدا کنند، وجود بحرانی است که دامن گیر بسیاری از مقولات فرهنگی شده است و آن بحران تعریف است. مقصود از این بحران این است که بسیاری از مقولات فکری و فرهنگی به رغم داشتن پیشینه‌ی زمانی و شهرت فراوان، برای ذهن‌های خردگرا و خردورز تعریف نشده‌اند. البته مقصود، تعریفی منطقی نیست، زیرا ذوق و جمال و عرفان در حقیقت تعریف‌شدنی نیست و شاید اگر تعریف شود دیگر آنی که باید باشد، نیست. ظاهراً به سبب همین دشواری، ذهن‌ها حتی از آرایه‌ی توصیفی کلی هم زحمتی به خود نداده‌اند چه رسد به این که در این مقولات یا از این مقولات فرضیه‌ای یافته باشند. این چنین است که تثنی‌جدی و بحرانی غیرقابل انکار در گستره‌های فکری و تولیدات فرهنگی پدید آمده است و چاره‌ای نیست مگر آنکه هر مقوله‌ای که مورد استناد و یا اشارت ماست. در چهارچوب تعریفی روشن و یا حداقل توصیفی قابل اعتماد مطرح شود. بحث عرفان و عارف از جمله‌ی این مقولات است.

## ۲- بعثت روحانی:

مقصود از بعثت روحانی در سلوک حافظ این است که بگوئیم حافظ به سبب چنین انگیزشی، به جهان عرفان راه یافته است و کلاً هر کس چنین حالی و مرتبه‌ای یافت عارف است. اما این بعثت روحانی، رستاخیزی است روحی و معنوی برانگیخته از عشق که بر کلیت وجودی شخص چیره می‌شود و هستی او را زیر و زیر می‌کند و مسیری خاص در افعال و آثار و معارف و جهان‌بینی شخص می‌گشاید. این خیزش روحانی میوه‌ی تربیت رسالت و ولایت است. رسالت محمدی و ولایت علوی. از منظری دیگر نتیجه‌ی اتصال به روحانیت انسان کامل است و به همین سبب سایه‌ای از آن آفتاب تواند بود یعنی اگر بعثت الهی محمدی همگام با تلاوت آیات و تزکیه و حکمت الهی است، این انگیزش سترگ روحی نیز با عوامل و لوازم و مناسبات خود همراه است و جهانی گسترده و نظام‌مند از ذات و صفات و افعال و آثار سالک به وجود می‌آورد و جلوه‌ای ویژه در مساحت‌های معرفت و حکمت و جمال‌شناسی به او می‌بخشد. به بیانی دیگر میوه‌ی تزکیه و تعلیم کتاب و تلاوت آیات الهی در هویت و معنویت سالک پدید می‌کند و در قالب زبان هنری و معرفتی اهل

عرفان جلوه‌گر می‌شود. بر این تقدیر بعثت روحانی خواجه‌ی شیراز واقعه‌ای است، سخت پنهان در روح او و طوفانی که نامحرمان را از آن هیچ خبری نیست، اما آثار آن در بینش فرهنگی و فکری، حکمت و زبان ویژه‌ی او می‌توان یافت.

### ۳- عشق و آفاق آن:

عشق در مکتب عرفان محور اصلی وجود و سلطان بی‌منازع عرصه‌ی هستی است. مایه‌ی اصلی تمام موجودات است حرکت و گرمی عالم از این مغناطیس ازلی است. به قول شیخ اشراق «لولا العشق و الشوق الیه ما حدث حادث و تکون کائن اصلاً» (شیخ اشراق، المشارع و المطارحات، ج ۱؛ ۴۳۳). خواجه نیز بر این عقیده است. او عالم هستی را طفیل عشق می‌داند و آن را دردانه‌ی وجود می‌شناسد:

طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری (دیوان؛ ۶۵۳)  
عشق دردانه است و من غواص و دریا می‌کده سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر برکنم؟ (دیوان؛ ۵۱۸)

بی‌جهت نیست که بعضی از بزرگان اهل معرفت، همانند فخرالدین عراقی عشق و وجود را حقیقتی یگانه دیده‌اند (لمعات؛ ۴۹) و محقق برجسته‌ای چون کمال‌الدین خوارزمی در شرح فصوص‌الحکم روش او را در حوزه‌ی حکمت‌الهی پسندیده و به پیروی از عراقی بنای وجود پژوهی و اطوار ادوار آن را بر عشق نهاده است. (شرح فصوص‌الحکم؛ ۱۷)

ممکن است بسیاری از اهل نظر، این نظریه را نپذیرند و مایه‌هایی از غلو و اغراق در آن بیابند. اما اگر وحدت عشق و وجود را نپذیریم، حداقل نمی‌توانیم این حقیقت را انکار کنیم که دوست داشتن وجود و بد داشتن عدم آن چنان در فطرت هستی نقش بسته که نیازی به استدلال ندارد. این نکته‌ای است که نظر ملاصدرا‌ی شیرازی را در محوریت محبت جلب کرده است. چنان که در اسفار تصریح می‌کند که خدای بزرگ وجود دوستی و کراهت از نیستی را براساس حکمت در سرشت نفوس قرار داده است. او در این باب می‌گوید:

«ان الله تعالی جعل لواجب حکمته فی طبع النفوس محبته الوجود و البقا و جعل فی

جبلتها کراهه العدم و الفنا» (ملاصدرا، اسفار، ج ۹/ ص ۲۴۱)

## ۴- عشق در تجلی خاص:

اما عشقی که در بعثت روحانی سالک نقش دارد، عشقی دیگر است. تجلی خاصی است که حضرت حق بر دل و جان بندگان خاص خود می‌کند و ایشان را جلوه‌گاه جمال خویش قرار می‌دهد. خواجه به این نوع تجلی تصریح فرموده است:

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد      بالله کز آفتاب فلک خوب‌تر شوی (دیوان؛ ۵۸۵)

آنچه خواجه در این بیت فرموده بی‌شبهت نیست به سخن عارف برجسته‌ی قرن هفتم و هشتم شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی. شیخ، تجلی محبت را با صفت شفقت ارتباط می‌دهد و تبدیل وجودی سالک را زاییده‌ی عشق می‌داند. بالطبع کلیت سیر و سلوک الهی بر پایه‌ی چنین عشقی و یا چنین تجلی استوار می‌شود:

«اما چون خداوند را - سبحانه و تعالی - در حق بنده‌ای از بندگان خود عنایتی باشد به صفت ارادت محبت بر دل وی تجلی کند. پس بنده را ارادت محبت او در جنبانند و درد طلب آن حضرت در دل وی پدید آید و بدان سبب شفقت در کل مخلوقات بر وی تمام شود» (اسفراینی، کاشف‌الاسرار؛ ۱۳)

اندیشه‌ی خواجه‌ی شیراز در تبیین و تفسیر عشق به آراء شیخ نورالدین بسیار نزدیک است و دور نیست که از او بهره برده باشد. خواجه با چنین زمینه‌ای و دیدگاهی از محبت است که آن را نشان اهل الله و سبب زندگانی جاوید می‌داند:

نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار      که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینیم (دیوان؛ ۴۹۰)

به این اعتبار انسان ظرف عشق می‌شود و حیات او و تمام حرکات و سکناش از عشق می‌جوشد وجودش عین عشق و عشق عین وجودش می‌شود:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق      ثبت است در جریده‌ی عالم ما (دیوان؛ ۷۰)

تمام احوال و مقامات و تحولات و تبدلات وجودی سالک از اینجا آغاز می‌شود که وجودش ظرف محبت شود. مجموعه‌ی این اتفاقات مبارک و فرخنده چیزی است که آن را «بعثت روحانی» نامیده‌ایم.

## ۵- عنصر همت:

شاید بتوان گفت که آنچه عشق تکوینی را به تجلی الهی تبدیل می‌کند و از برکت این تجلی بعثت روحانی بدید می‌آید چیزی نیست مگر «همت» از آنکه تجلی، از مقوله‌ی حرکت و تحریک و فعلیت است و ذات بعثت روحانی چیزی جز تحرک و پویایی درون به سوی خیر محض نیست:

ذره را تا نبود همت عالی حافظ      طالب چشمه‌ی خورشید درخشان نشود (دیوان؛ ۳۲۵)

و نیز:

جناب عشق بلند است همتی حافظ      که عاشقان، ره بی‌همتان به خود ندهند (دیوان؛ ۳۰۳)

در این تکاپو و غلیان سترگ، تمام اعمال و رفتار سالک نیز تبدیل می‌شود و از تقلید به تحقیق می‌رسد و «عمل مجزی» او به شرف قبول می‌رسد:

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد      که خاک می‌کده‌ی عشق را زیارت کرد (دیوان؛ ۲۱۵)

این درست همان اصلی است که در کلام شیعه‌ی امامیه بر آن تأکید شده یعنی قبول اعمال به ولایت و محبت امام بسته شده است. چنان که در زیارت جامعه‌ی کبیره آمده است: «و بولایتکم تقبل الطاعه المفترضه و لکم الموده الواجبه» (مفاتیح الجنان؛ ۵۴۶)

از قدمای اهل معرفت شیخ روزبهان نیز مجموعه‌ی فعل و انفعال تکاملی و منظومه‌ی عروجی سلوک خود را از حکمت و توحید و تفرید و تولد شانوی سا فنا و بقاء و اوج مرتبه‌ی عبودیت و حریت که نهایت الوصال است در دایره‌ی عشق می‌بیند. (روزبهان، عبهرالعاشقین؛ ۴).

## ۶- مَظْهَر و مُظْهَرِ عشق:

آنچه از عشق می‌گوییم و می‌شنویم و می‌بینیم به اعتبار مظهریت آن است. اما جان‌مایه و حقیقت عشق به اعتبار مُظْهَر (اسم فاعل از اظهار) آن است یعنی آن وجودی که

مشعله‌افروز محبت و صورت آن آتشکده الهی است. اوست که مردگان و پوسیدگان در قبر عادت و شهوات را به حیات حقیقی انسانی زنده می‌کند و برانگیزاننده‌ی معنوی ایشان است. «پیر مغان» و «خضر پی خجسته» و «دلیل راه» و ... در سخن خواجه، اشاره به این روح فعال و وجود مؤثر در روحانیت سالک است. در این ابیات تأمل کنید:

دلیل راه:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم      که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

خضر پی خجسته :

تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من      پیاده می‌روم و هم‌رهان سوارانند

دلیل راه حرم:

خدای را مددی ای دلیل راه حرم      که نیست بادیه‌ی عشق را کرانه پدید

جانان:

بر آستان جانان گر سر توان نهادن      گل‌بانگ سربلندی بر آسمان توان زد

شاه‌وش:

به خط و خال گدایان مده خزینه‌ی دل      به دست شاه‌وشی ده که محترم دارد

جام جهان نما:

ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند      هر آن که خدمت جام جهان نما بکند

اهل نظر:

بیا که چاره‌ی ذوق حضور و نظم امور      به فیض بخشی اهل نظر توانی کرد

خضر راه:

گذرا بر ظلمات است خضر راهی کو مباد کآتش محرومی آب ما ببرد

هر یک از این اوصاف، صفتی یا مظهري از انسان کامل است و او صورت عشق و عشق مصور است. اسرافیلی است که لطیفه‌ی محبت را در ارواح انسانی می‌دمد و بدان دمیدن هم می‌میراند و هم زنده می‌کند. به قول مولانا:

همچو اسرافیل وقتند اولیا مرده را زیشان حیات است و بقا

و به قول خواجه:

این قصه‌ی عجب شنو از بخت واژگون ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

#### ۷- خاستگاه بعثت روحی:

خاستگاه این بعثت روحی با تجربه‌ی نیستی آغاز می‌شود. چرا که مکانیزم تربیت ولایی با نیستی و نفی است در حالیکه شیوه‌ی تربیت نبوت و بن مایه‌ی آن بر «ظهور» و «هستی» است. بر این می‌افزاییم که جان‌مایه‌ی «قدسیت» (Divinity) این رستاخیز معنوی از برکت اتصال به نبوت است. اما حکایت این است که نفس قدسی بشر در آغاز آفرینش در کمال صفا و روحانیت بوده است، اما به سبب مجاورت و «تهمت هستی» در قول نزولی آلودگی‌ها یافته است اما همین که به نیروی تربیت ولایی غبار راه را زدود جمال پاک انسانی‌اش آشکار می‌شود. اما تجربه‌ی نیستی در سخن حافظ جلوه‌ای توأمان با هستی دارد البته هستی ثانوی.

جلوه‌ی توأمان رهایی و خود را ندیدن:

تا فضل و عقل بینی بی‌معرفت نشینی یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی

گشایش و خرابی:

مگر گشایش حافظ درین خرابی بود که قسمت از لاش درمی مغان انداخت

گدایی و کیمیاگری:

گدایی در میخانه طرفه اکسیری است      گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد

خرابی و آبادی:

اگرچه مستی عشقم خراب کرد ولی      اساس هستی من زان خراب آباد است

زیباترین جلوه‌ی خواجه ظهور او در ملتقای این هستی و نیستی است که صورت

بعثت روحانی اوست:

بندگی و پادشاهی، گنجوری و گدایی جام گیتی نما و خاک راه ...

گرچه ما بندگان پادشاهیم      پادشاهان ملک صبحگه‌هیم

گنج در آستین و کیسه تهی      جام گیتی نما و خاک رهیم

هوشیار حضور و مست غرور      بحر توحید و غرقه‌ی گنهم

سلطنت فقر و پادشاهی عالم، قلندری و شاهنشاهی ...

اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل      کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

بر در میکده رندان قلندر باشند      که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای      دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

#### ۸- خضر رمز اصلی بعثت روحانی:

خضر نماد حیات جاودان است و مقصود از ظلماتی که در آن آب حیات بود در نگاه

اهل عرفان عبارت است. از ظلمات عالم طبیعت و مقام کثرت و آن آب جاودان کننده

چیزی نیست مگر چشمه‌ی ولایت که مقام توحید حقیقی است و اسکندر یا خضر رمز نبی

یا ولی است (شیخ سید حیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار)

بر این تقدیر استمداد خواجه از خضر تقاضای بنیادی اوست برای رسیدن به این



-نیات حقیقی روحانی و خضر نمداد حضرت انسان کامل است که اصل این -نیات و شیبوی حیات بخشی به دست اوست:

گذار بر ظلمات است خضر راهی کو مباد کآتش محرومی آب، ما ببرد

آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ پی کجاست گل بگشت از رنگ خود ابر بهاران را چه شد

تو دستگیر تو ای خضر پی خجسته که من پیاده می‌روم و هم‌رهان سوارانند

با گدایان در میکده ای سالک راه به ادب باش گر از سر خدا آگاهی

قطع این مرحله بی‌هم‌رهی خضر ممکن ظلمات است پشیم از خطر گمراهی

#### ۹- عرفان حماسی جلوه‌ی بعثت روحانی:

جاذب‌ترین جلوه‌ی بعثت روحانی در سلوک خواجه‌ی شیراز وجود نوعی عرفان حماسی در سخن اوست. مقصود از این عرفان زبان صریح و کوبنده‌ای است که از قدرت قلبی و صلابت روحی گوینده حکایت می‌کند. این موج قدرتمند سخن در روزگاری که سه نسل پس از مغول هنوز احساس حقارت از ضربات آنان در فرهنگ باقی بود، بسیار ارزشمند و کارساز بود. خواجه در این حماسه حتی پرده‌های مشیت را کنار می‌زند و حتی روضه‌ی رضوان را نه به دعا که با تهدید طلب می‌کند:

بیرون جهیم سرخوش و از بزم صوفیان غارت کنیم باده و شاهد به برکشیم

سر قضا که در تنق غیب منزوی است مستانه‌اش نقاب ز رخساره برکشیم

کو عشوهای ز ابروی او تا چو ماه نو گوی سپهر در خم چوگان زر کشیم

فردا اگر نه روضه‌ی رضوان به ما دهند غلمان ز غرقه حور ز جنت به در کشیم

بدین گونه بعثت روحانی در در جلوه‌ی آفاقی و انفسی، جان‌مایه‌ی سلوک و سخن و

عرفان خواجه است.

منابع:

- ۱- روزبهان بقلی فسوی شیرازی. (۱۳۶۶). عبهر العاشقین. به اهتمام هنری کرین و دکتر محمد معین تهران: انتشارات منوچهری.
- ۲- سید حیدر آملی. (۱۳۶۸). جامع الاسرار و منبع الانوار. تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه و انتشارات علمی و فرهنگی
- ۳- شهاب‌الدین یحیی سهروردی (۱۳۷۳). المشارع و المطارحات (ضمن مصنفات شیخ اشراق)، تصحیح و مقدمه‌ی هنری کرین، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگی
- ۴- صدرالدین محمد شیرازی. (۱۳۶۸). الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه. قم: کتابخانه‌ی مصطفوی.
- ۵- فخرالدین عراقی. (۱۳۷۱). لمعات. مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران: انتشارات مولی.
- ۶- قمی، شیخ عباس. (۱۳۷۴). مفاتیح‌الجنان. تهران: انتشارات اسوه
- ۷- کمال‌الدین حسین بن حسن خوارزمی (۱۳۶۸). شرح فصوص الحکم. به اهتمام نجیب مایل هروی. تهران: انتشارات مولی. *بر تال جامع علوم انسانی*
- ۸- نورالدین عبدالرحمن اسفراینی (۱۳۵۸). کاشف‌الاسرار، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل.